

| word: | definition: | Example 1: |
|------------|---|---|
| Tragedy | تراژدی a very sad or terrible happening; a sad play | It was a tragedy that some pioneers were killed on their way west. غم انگیز بود که تعدادی از پیشتاژان، در مسیر رفتن به غرب کشته شدند |
| Pedestrian | عابر پیاده person who goes on foot; walker | After driving a bus all day, Norris liked to be a pedestrian and take long, casual walks in the evening. نوریس بعد از اینکه تمام روز را با اتوبوس رانندگی کرد، دوست داشت که پیاده و بدون برنامه ریزی قبلی یک مسیر طولانی را عصر آن روز بپیماید |
| Glance | نگاه گذرا - نگاهی انداختن to look at quickly; a quick look | The observant driver glanced at the accident at the side of the road. راننده تیز بین نگاه سریعی به تصادف کنار جاده انداخت |
| Budget | بودجه estimate of the amount of money that can be spent for different purposes in a given time | We had to decrease the budget this year because our club is broke. ما مجبور بودیم که هزینه ها را امسال کاهش دهیم چون باشگاه ما ورشکسته شده است |
| Nimble | چابک - فرز active and sure-footed; quick moving; light and quick | Although Dusty was a miniature poodle, he was nimble enough to fight bigger dogs. اگرچه / داستی / یک پودل بسیار کوچک بود، ولی به قدر کافی چابک بود که با سگ های بزرگتر بجنگد |
| Manipulate | دستکاری کردن handle or treat skillfully | Scientists must know how to manipulate their microscopes. دانشمندان باید بدانند که چگونه از میکروسکوپ های خود استفاده کنند |
| Reckless | بی احتیاط careless; heedless; wild | We must not ignore reckless drivers; we must take them off the road. نبایستی رانندگان بی ملاحظه را نادیده بگیریم؛ بایستی آنها را از جاده خارج سازیم |
| Horrid | ترسناک - مهیّب terrible; frightful | Janey avoided staring at the horrid man's face. جنی از خیره شدن به صورت مرد ترسناک اجتناب کرد |

| | | | | | |
|------------|----------------|--|---|--|--|
| Rave | هذیان گفتن | talk wildly | وحشیانه حرف زدن | Shortly after taking the drug, the addict began to rave and foam at the mouth. | کمی بعد از مصرف مواد مخدر، معتاد شروع به عربده کشی کرد و کف از دهانش خارج شد |
| Economical | مقرون به صرفه | not wasting money or time | پول یا وقت را هدر نمی دهد ، اقتصادی ، صرفه جو | I find it economical to shop in the large supermarkets. | خرید کردن از سوپرمارکت های بزرگ را اقتصادی می دانم |
| Lubricate | روغن کاری کردن | make (machinary) smooth and easy to work by putting on oil, grease, or a similar substance | با قرار دادن روغن ، گریس و مواد مشابه ، کار با ماشین آلات را راحت و هموار کردن ، روغن کاری کردن | The bulky wheels of a railroad train must be lubricated each week. | چرخ های گنده قطار، بایستی هر هفته روغن کاری شوند |
| Ingenious | مبتکر | having great mental ability; clever | داری توانایی ذهنی زیاد ، زرنگ | Bernie devised an ingenious plan to cheat on his income tax. | برنی نقشه ای مبتکرانه ریخت که در پرداخت مالیات بر درآمدش تقلب کند |